

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلبی که عرض شد در جلسه گذشته کلام مرحوم شیخ بود، شیخ اشراق درباره توجیه تحقق و وجود مَثَل، ادله‌ای را اقامه کردند و به دلیل اوّل که همان فناء عارض و حال و عوارض بر محلّ بود که به واسطه تبدل آن‌ها هم منتفی می‌شد و بنابراین دیگر برای قوه نامیه و غاذیه و مولده و امثال ذلک وجودی باقی نمی‌ماند، چون عرض وقتی که بر یک محلی عارض بشود آن عروضش نیاز به بقاء آن محل دارد، چون فرض بر این است که عرض خودش مستغنی بالذات نیست بلکه محتاج به محلّ است، و آن محلّ اگر روح حیوانی باشد یا روح نباتی باشد، آن به واسطه تغییر و تحوّل، تحول پیدا می‌کند و بنابراین عرض او هم به همان لحاظ تحول پیدا می‌کند و امری که از یک شیء متحول به امر دیگر بشود او نمی‌تواند علیت برای ثبات و بقاء را داشته باشد، این اشکال، اشکالی بود که به عنوان دلیل، مرحوم شیخ اشراق ذکر کردند. بر این اساس عرض شد که مرحوم علامه در این نظر یک ایرادی وارد کردند که خودش در همین حاشیه نوشته و آن این است که ایشان می‌فرمایند که این‌ها قائل نیستند بر این که آن عقل اوّل، آن عقل نوعی که مدیر و مدبر است، نسبت به یک شیء هیچ‌گونه تدبیر ندارد و اداره آن امر را انجام نمی‌دهد، همان ذوات خارجی که در تحت النوع هستند، بلکه این‌ها می‌گویند نسبت او به نسبت همه مساوی است، یعنی نسبت افاضه نوعیت از عقل نوعی که همان رب النوع است به همان تعینات و تشخصات نسبت، نسبت تساوی است، وقتی که تساوی شد و بنابراین آن خصوصیات خارجی به واسطه علل و معلولات خارجی تحقق پیدا می‌کند، نه به واسطه آن حقیقت رب النوعی.

لذا این دلیلی که شما می‌آورید بر اینکه حال و عارض بر یک محلّ چه بنا بر رأی قدما که حال و عارض همه یک شیء هستند، و چه بنا بر رأی متأخرین که حال و عارض دو چیز هستند، عرض نیاز به محلّ مستقیم دارد و لیکن ممکن است که حال خودش دارای محلّ خودش دارای جوهر است و آن با حلّولش به یک شیء موجب تحقق و تعین یک فرد نوعی خارجی است.

در بعضی از تقریرات دیدم که این حال و عرض را در نوع خارجی گفتند که چه این که آن محلّ مستغنی باشد یا مستغنی نباشد این غلط است، خود حال و عرض این‌ها چه مستغنی از محلّ باشند یا نباشند، در هر دو صورت جنبه عرضی پیدا می‌کنند بنا بر رأی قدما، خواستم این نکته و تذکر اینجا مدّ نظر باشد.

بنابراین عرض بنده این بود نسبت به کلام مرحوم علامه این که وقتی که ما تحقق یک فرد نوعی خارجی را مستند به یک عقل نوعی و رب النوع بدانیم، که از همان حقیقت ذات نشأت می‌گیرد آن

عوارضی که عارض بر او می‌شود که از آن تعبیر به وجود ثانوی می‌شود، یا وجود ثالث، آن‌ها هم به تبع آن خصوصیات ذاتیه و نفس حقیقت جنسیه و فصلیه، متأثر از همان موثر از اول و علت اولی هستند، نمی‌توانیم ما بین نفس تعین خارجی و بین عوارضی که بر او عارض می‌شود فاصله و قائل به انفکاک بشویم، خود آن ذات را مستند به آن حقیقت عقلیه مجرده بدانیم، آن عوارضی که عارض بر او می‌شود آن‌ها را مستند به معالیل خارجی تلقی کنیم، این معالیل خارجی این جنبه عروض را و جنبه اختلاف را از منزل خاله‌اش که نیاورده، این را خود همان حیثیت استناد به علت اولی، همان حیثیت استناد اختلاف در عروض اعراض خارجی را هم سبب شده است، یا ما باید قائل بشویم بر این که این عوارض جنبه وجودی دارند، کم جنبه وجودی دارد، کیف جنبه وجودی دارد، وضع و متی و امثال ذلک جنبه وجودی دارند، اضافه حالا یک مقداری آن جنبه وجودیش ضعیف است، این‌ها جنبه وجودی دارند، یا این که باید قائل به عدم بشویم، اگر قائل به عدم شدیم پس دیگر عارضی وجود ندارد. خود نفس شیء است، خود نفس ذات است، بدون عوارض در حالتی که ما برای این‌ها عارض قائلیم.

یک انسان مثلاً زید وقتی که در خارج تحقق پیدا می‌کند، این کم دارد، کیف دارد، این دارای وضع است، شکل او فرق می‌کند با اشکال سایر افراد، قدش متفاوت است، وزنش متفاوت است، یکی سه کیلو است به دنیا می‌آید، یکی دو کیلو و نیم است به دنیا می‌آید، این یکی که به دنیا می‌آید دارای این خصوصیت است، این دارای این خصوصیت، این خصوصیات یا جنبه وجودی دارند که این وجود را از کجا آوردند؟ ما غیر از همان وجود اول و غیر از همان حقیقت و ذات و غیر از آن علت اولی و غیر از آن وجود بحث و بسیط مگر وجود دیگری داریم در عالم خارج و عالم تکنون که آن وجود دوم موجب تحقق عوارض و کیف و کم و این‌ها شود؟ آن وجود اول موجب تحقق عین ذات و عین فرد خارجی می‌شود، این وجود دوم از کجا آمد؟ از کجا این وجود دوم می‌آید؟ بنابراین براساس همان قاعده و بیانی که قبلاً عرض شد که بر آن اساس تمام آنچه که در عالم تحقق پیدا می‌کند، همه آن‌ها متشأنات به شئون ذات واحد و بحث و بسیط هستند، و همان ذات واحد در مرتبه وحدت خودش و در مرتبه هو هویت خودش، که از آن تعبیر به وجود بالصرافه و وجود بحث و بسیط و اطلاقی و لانتھائی می‌کنیم، همان وجود در ذات خودش بدون این که چیزی را از ذات خودش خارج کند، بدون این که چیزی را از ذات خودش منفصل کند، بدون این که بین خود و بین امر دیگری بینویت و غیریت ایجاد کند و ثنویت به وجود آورد، مثال زدم، همین مثال دست بهترین مثال است، که خب بارها زدیم، خیلی نزدیک می‌کند، این دست خب ذاتش همان عبارت است از پوست و گوشت و استخوان و همین چیزهایی که می‌بینید، چیز دیگری که من نمی‌بینم، درست شد؟ حالا این دست همین ذات خودش متشأن به شئون مختلف می‌شود، آن تشأنش به

شئون مختلف به واسطه علتیت اراده مرید است، الان دست من باز است، اراده مرید او را متحرک می‌کند، شما الان نمی‌بینید من چند انگشت دارم، وقتی که این طور شد می‌بینید من پنج انگشت دارم، اراده مرید خود همین نفس مادّه خارجی را که شما نسبت به عروض عرض کم یا عروض عرض وضع نسبت به او بی‌اطلاع بودید، آن را معروض برای عرض وضعیت و کمیت قرار می‌دهد یا کیفیت، الان این دست من بسته است شما این را واحد می‌دانید، یک دفعه نگاه می‌کنید شد پنج تا، یک دفعه می‌بینید شد چهار تا، یک دفعه می‌بینید شد سه تا، کی این کار را کرد؟ اراده مرید.

آیا این عملی که انجام شد خارج از ذات این دست انجام شد؟ نه در دست است کو؟ نشان بدهید که این عمل خارج از ذات است، بعد دوباره همین که الان شده پنج تا، مشت می‌شود و می‌شود به این حالت، بعد این به این حالت درمی‌آید و امثال ذلک، تمام این‌ها به اراده مرید است، حالا آن ذات پروردگار که آن جنبه علیّت اولی را دارد و آن اراده مرید - البته در این مطالب همان طوری که عرض کردم کلمات شیخ اشراق و امثال ذلک این‌ها بیاناتی دارند که یک مقداری مقرب است و بعضی از آن‌ها موعده که عرض می‌کنم. - آن اراده مرید که همان ذات باری است در چه امری تصرف می‌کند؟ این را ما سؤال می‌کنیم از حضرات! در چه امری این تصرف انجام می‌شود؟ آن ذات پروردگار که الان اراده می‌کند بر خلق یک زید، یا بر خلق یک حیوان، یا بر خلق یک ملک، و امثال ذلک، چه امری اتفاق می‌افتد در خارج؟ وقتی می‌گوییم آقا ما نمی‌دانیم خب خیالمان راحت، یک وقتی می‌گوییم نه می‌خواهیم بنشینیم فکر کنیم، یک خرده مغزمان را به کار بیندازیم، در این که این امری که در خارج است از عدم به وجود نیامده است، چون عدم که موثر نیست، العدم لایحکم علیه و لایحکم به، خود عدم نمی‌تواند موضوع برای قضیه قرار بگیرد و نه محمول قرار بگیرد.

عدم امری نیست که بخواهد موجب علیت برای امر موجود بشود، عدم عرضه ندارد خودش را به وجود بیاورد چه برسد به این که حالا بخواهد یک امر خارجی را به وجود بیاورد، زید را به وجود بیاورد، کوه را به وجود بیاورد، آسمان، خودش را نمی‌تواند متحقق کند چون عدم، نبود نبود، آنچه که نیست نیست، از نیست هست متولد نمی‌شود، آن یک امر بدیهی است خیلی خب این را می‌دانیم.

پس آنچه که در خارج تحقق دارد آن نمی‌تواند مستند به علیت یک امر عدمی باشد باید مستند به امر وجودی باشد، آن امر وجودی چیست؟ آن امر وجودی که آمده یک زید را در خارج محقق کرده، یک حیوان را در خارج محقق کرده، آن چه امری است؟ خب می‌گوییم ذات باری، آن اراده اولی که متمشی از ذات حضرت حق است آن موجب تعین و تشخیص یک امر خارجی شده، گذاشتیم روی چشمان، این ذات باری چه چیزی را به وجود آورده؟ آیا ذات باری عدم را تبدیل به وجود کرده است؟ خب عدم که

قابل تبدیل نیست، عدم نور که مبدل به نور نمی‌شود. وقتی که در این اتاق تاریکی حاکم است در این اتاق نور وجود ندارد، الان یک ساعت دیگر شب می‌شود، نیم ساعت دیگر شب می‌شود، شما چراغ‌ها را خاموش کنید، در همین اتاقی که هستیم، الان در این اتاق شما بعد از یک ساعت دیگر که بیاید به این جا، به این مدرس، چه چیزی را احساس می‌کنید؟ عدم الضوء، عدم النور، غیر از این است؟ خیلی خب، حالا هی بگویید تبدیل به نور شو، ببین می‌شود یا نمی‌شود، خب بشو دیگر، تا چراغ را روشن نکنی روشن نمی‌شود، هی بگویید نخیر، این عدم النور آن عدم الضیاء، آن عدم الضوء از او بخواهید التماس کنید، تقاضا کنید که تبدیل به ضوء و ضیاء و نور بشود، ببینید می‌شود یا نمی‌شود.

می‌گویند نه آقا جان التماس که سهله، خودت را به هر پیسی هم بیندازی تا قیامت هم از من بخواهی من عرضه ندارم برای این که نقیض خود را به وجود بیاورم، می‌گوییم پس باید چه کار کرد؟ می‌گوید دست داری و مغز داری، دستت را بزن به آن کلیدی که در آن جا هست ببین یک دفعه چه می‌شود، شما یک دفعه دستت را می‌گذاری یک دفعه می‌بینی روشن شد، پس باید دست را به کار برد، اراده را باید به کار برد، وسایل را به کار انداخت، آنچه را که در این سیم هست که عبارت از جریان الکتریسیته است آن را فعال کرد، امر موجودی که در سیم برق هست آن را فعال کرد تا آن تبدیل به ضوء بشود، حالا وجود پروردگار و ذات پروردگار که در آن اراده برای خلق اشیاء هست خب در او شکی نیست و بحثی نداریم. آیا اراده پروردگار می‌آید خارج از ذات خودش، یعنی در خارج از محدوده ذات خودش، بلانسبت بلانسبت ما بخواهیم تصور کنیم فرض کنید که لیوانی که الان در دست من است، دیگر حالا مقرب از یک جهت، فرض می‌کنیم بر این که این استکانی که الان در دست من هست فرض بر این است که وجود پروردگار همین است، خارج از این وجود چیست؟ هوا است، عدم است و چیزی نیست، این ذات پروردگار خارج از ذات خودش می‌خواهد فرض بکنید که یک همچنین چیزی را به وجود بیاورد، خارج از ذات خودش، این در چه چیزی می‌تواند تصرف کند؟ که آن را تبدیل به این بکند؟ بعد از این که عدم است، فرض ما این است که این عدم است، حالا فرض می‌کنیم، فرض ما بر این است که آن وجود حضرت حق که وجود اطلاقی و سعی است خارج از آن وجود - تمام حرف‌های مرحوم کمپانی و مرحوم آقا سید احمد سر همین قضیه است، این را اگر متوجه بشویم توحید علمی و عینی آقا را فهمیده‌ایم - آنچه که در ذات پروردگار هست خارج از آن، خارج از آن وجود بحث و بسیط چیست که ذات پروردگار می‌آید در آن خارج تصور می‌کند این می‌شود زید، این می‌شود حیوان، این می‌شود ملک، این می‌شود فرض بکنید کوه، این می‌شود دریا، آن چه چیزی است خارج از ذات پروردگار؟ عدم، مگر وجود دیگری داریم؟ اگر وجود ثانوی قائل بشویم آن وقت مسائل خودش و تبعات خودش را ایجاد می‌کند.

پس بنابراین ذات پروردگار که همان اراده اولی است نمی‌آید خارج از وجود خودش را متحقق کند، این محال است، خدا هم نمی‌تواند، این از آن چیزهایی است که خدا هم نمی‌تواند، خدا مگر می‌تواند؟ نخیر نمی‌تواند، خدا می‌تواند؟ یک چیزی در عین حال که وجود دارد بیاید این را معدومش کند در آن واحد، یعنی هم موجود باشد هم معدوم، خدا هم نمی‌تواند، خدا هم از او بر نمی‌آید، این از این چیزهایی است که خدا هم از او بر نمی‌آید.

یکی از آن چیزهایی که خدا از او بر نمی‌آید اینکه خدا بیاید مثل خودش را درست کند، می‌تواند؟ خدا بیاید بگوید من می‌خواهم یکی مثل خودم درست کنم، بله یک امری درست می‌کند، یک علت ثانی درست میکند، یک اول ما خلق الله درست می‌کند، یک صادر اول درست می‌کند خب آن نفس پیغمبر و فلان بعد هر چه بود، بله آن در مرتبه بعد است، اما خدا بیاید یکی همان طوری که خودش وجود اطلاق دارد، همان طوری که خودش وجود بحث و بسط و بصرافه و لایتناهی دارد، یک خدای دیگری مثل خودش درست کند، هیئات! این از خدا بر نمی‌آید، بکشد خودش را نمی‌تواند درست کند!! خدا اگر خودش را هم بکشد نمی‌تواند یکی مثل خودش درست کند، با همین خصوصیات، و با همین مسائل، با همین آثار که وجود آن خدای دوم وجود اطلاق باشد، بله نباشد او نیست یک چیز دیگر است، خب می‌شود همان وجود پیغمبر دیگر، می‌شود همان وجود صادر اول دیگر، خب این که مسئله‌ای نیست، درست شد؟

پس خیلی چیزها هست که خدا هم از او بر نمی‌آید درست کند، خیلی از مسائل این جوری، این از این چیزهاست، خدا بیاید خارج از وجود خودش یک امری را متحقق بکند، امکان ندارد، امکان ندارد، پس خدا چه کار می‌کند؟

حالا امروز رفتیم توی نخ خدا!، خدا میگه: تو خودت کم داشتی که حالا آمدی پاتو کردی توی کفش ما؟ خب حالا گاهی اوقات... طلبه همین است دیگر، طلبه باید بلند شود هر جا یک سرکی بکشد و ببیند که چه خبر است دیگر، اصلا طلبه همین است، طلبه یعنی کسی که همیشه این [عقل] را به کار بیندازد، نه این را!، این را هیچ وقت به کار نیندازد، طلبه این است که هیچ وقت به دنبال شعار نرود، طلبه آن است که هیچ وقت به دنبال هیاهو نرود، طلبه آن است که خودش بفهمد، بفهمد امام صادق علیه السلام چه فهمیده، و السلام، این می‌شود طلبه، بله. ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم، ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم، در آن زمانی که امام زمان عجل الله فرجه ظهور کند آن زمان این خواهد شد، آن زمان زمانی نیست که ما امام زمان را به عنوان اینکه پیغمبر گفت قبول کنیم نه، آن زمان، زمانی نیست که امام زمان را به عنوانی که شمشیر می‌زند و همه مخالفین را از بین می‌برد قبول کنیم نه، هیتلر هم می‌زد

و درو کرد، تمام دنیا را به خاک و خون کشید، امام زمان آن نیست که بخواهد تغییر و تصرف کند، آن زمان، زمانی است که مردم امام زمان را به عنوان انه الحق، ادراک شهودی می کنند نه این که بابایشان گفته، مادرشان گفته، توی نمی دانم کتاب ها نوشته شده، توی کجاها نوشته شده، نه آن ها نوشته شده شاید اشتباه نوشته شده، شاید سهوی از قلم باشد، شاید فلان باشد.

الان در بسیاری از مسائل تاریخ، فلان ما این ها را اشتباه می بینیم. امام زمان وقتی که می آید ما قبولش نمی کنیم به عنوانی که اسمش در کتاب تورات و انجیل است، در کتاب تورات و انجیل باشد بسیار خب، ما خود امام زمان را به عنوانی که این حق است می فهمیم، لمس می کنیم، شهود می کنیم، و این به درد می خورد، نه این که این یک چیزی است که اسمش قبلاً بوده، از او هم حکایت کردند، از او خبر آوردند، از او قبلاً این مسئله این طور بوده، آن کسانی که به اشتباهات بسیار بزرگ مبتلا شدند در تشخیص و در تعیین اولیاء الهی به این مصیبت گرفتار آمدند، فلانی این را گفته، لعل فلانی برای عمه اش گفته بود، فلانی راجع به این شخص این طوری گفته، شاید گیج بوده، فلانی راجع به این شخص این کار را کرده، شاید اشتباه کرده، فلانی فلانی فلانی، تو خودت الاغ چه می فهمی، چه فهمیدی؟ که این چیزی که نقل شده آیا با مبانی ات می سازد یا نمی سازد؟ آخر حیوان! خدا تو را آدم آفرید، فلان کس خواب دیده که این یک ولی خداست!، خب خواب ارده شیر و خواب شکم [پر] و خواب فلان و خواب بالا و پایین و... آتش دوزخ خورده برداشته خواب نمی دانم ماستی را دیده، شله زرد خورده برداشته خواب دیده، آتش کشک خورده نمی دانم آتش رشته خورده، باد کرده شکمش و نمیدانم مصارین [روده] و همه اوضاع را درب و داغون کرده و بعد هم یک خوابی دیده و بله فلانی، این چیست بابا! و بعد هم به بقیه می گویند آنچه که ما دیدیم باید تو قبول کنی، دردسر این جاست، آنچه که فهمیدیم تو باید بپذیری، آنچه که ما ادراک کردیم باید تو بپذیری و...

مصیبت بعد از فوت بزرگان این بود، این بود، که آمدند با خواب های آتش رشته ای و نمی دانم شله زردی و خورشید ماست و این چیزهای آمدند برداشتند ولی خدا جا زدند و چپاندن در اعتقادات مردم. هر چه می گفتیم بابا روی چه مبنایی، روی چه حسابی؟، روی چه کتابی؟ حرف نزن، ساکت باش، صدايت درنیايد.

آن روز خواهد رسید که انسان ولی خدا را اگر با فهم درک کرد...، این همه من در این مدت سالیان سال می گفتم عقلت را به کار بینداز برای این بود، برای همین قضیه بود، که روزی نیاید و خلاصه بینیم چه چیزها و چه مسائلی را، توجه می کنید؟ برای همین.

آن زمانی که مرحوم پدرم به من می گفت عقل این ها چقدر است؟ عقل این رفقاییت چقدر است؟

فهم رفقایست چقدر است؟ برای امروز می‌گفت، برای امروز داشت می‌گفت، توجه می‌کنید؟ برای امروز داشت می‌گفت^۱.

پس آن اراده مرید وقتی که می‌خواهد یک تشائی را در خارج بوجود بیاورد، یک تعینی را می‌خواهد در خارج بوجود بیاورد، در چه چیزی تصرف می‌کند؟ همان تصرفی که بنده و سرکار فیض آثار مناقب شعار خودتان در دستتان می‌کنید، آن اراده مرید دست خودش را باز می‌کند می‌شود این، هان تمام شد، به این راحتی، آن اراده مرید دوباره می‌بندد، این جور می‌کند، این طور می‌کند، این طور، هان ببینید، اراده مرید واحد است برمی‌گردد به نفس، آن امری که انجام می‌گیرد در خود ذات هست، لذا همه عالم تشائات شئون ذات می‌شوند، **داخلٌ فی الاشياء لا بالمُمازجة**^۲ که شما فرض بکنید که یک شکر را داخل در یک لیوان آب بکنید بعد این شکر را به هم بزنید می‌شود چه؟ می‌شود شربت، این طوری نیست، که یک شکری جدا، آب جدا، **خارجٌ عن الاشياء لا بالمُزایلة**، که الان این خارج از این است، این این جاست و این هم این جاست و ربطی به همدیگر ندارند، ارتباط به همدیگر ندارند، این معنایش همین است، که هر چه اتفاق می‌افتد در تعینات خارج، همه آن‌ها در خود ذات دارد انجام می‌شود، در شئون خود ذات دارد همه این‌ها انجام می‌شود، پس بنابراین جناب حضرت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه که همه ما ریزه خوار سفره شما هستیم، آنچه که در خارج به عنوان حقیقت نوعیه تحقق پیدا می‌کند چه فرقی می‌کند با آنچه را که به عنوان عرض و حال، صورت خارجی به خود می‌گیرد؟ چه فرقی می‌کند؟ همه یکی می‌شود، توجه می‌کنید؟ همه یکی می‌شود.

آن وقت دیگر مسائل زیاد است در این جا، خیلی دیگر صحبت هست و خیلی مطالب دیگر، خلاصه خود افراد و رفقا و دوستان مطالبی که بزرگان در این زمینه دارند را ببینند، خیلی این مسئله مسئله مهمی است، شاه کلید همه اکثر مطالب و مبهمات همین کیفیت شناخت این قضیه است.

تلمیذ: در مطلبی که فرمودید، آن لب کلام مرحوم علامه این است که نسبت آن رب النوع با افراد یکسان است. وقتی که در عوارض مشخصه خارجی فرقی می‌کنند، پس این باید از جای دیگری باشد. طبق فرمایشی که فرمودید در اشکال به علامه طباطبایی پس نسبت آن رب النوع، باید با افراد یکسان نباشد؟

استاد: یکسان نیست دیگر، در هر زمینه‌ای و در هر ماهیتی یک ظهور دارد.

۱ - جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۱

۲ - جهت اطلاع بر مصدر حدیث رجوع شود به التوحید للصدوق، رضوان الله علیه، ص ۴۲ و توحید علمی و عینی، ص ۳۱۱

تلمیذ: خب این که می‌گوییم قدر مشترک همه افراد خارجیہ نمی‌شود، چون عمرو و زید و بکر و خالد و... همه آن‌جا هستند؟

استاد: نفس الانسانیہ می‌شود قدر مشترک، ولی در خود همان حقیقت ناطقیہ با افراد فرق می‌کند، یک شخصی که دارای یک خصوصیت از ادراک هست، با یک شخصی که الان هر چه به او بگویی عین دیوار به آدم نگاه می‌کند یکی است؟ خب آن فرض بکنید حرف را روی هوا می‌زند، آن یکی هر چه یک ساعت به او می‌گویی می‌گوید چنه؟ چیست؟ عقل چنه؟

آخر شیخ بهائی داشت می‌رفت دید یکی دارد از داخل جوی آب می‌خورد، گفت: این‌طوری نخور عقلت از بین می‌رود؟ گفت عقل چنه؟! گفت بخور بخور بابا تو مشکل نداری، مشکل نداری، این‌ها همه یکی نیست، آن حقیقت ناطقیہ در همه افراد فرق می‌کند، اشتراکشان این است که این‌ها انسان هستند، حقیقت انسان، حیوان نیستند، جبل نیستند، دریا و بحار نیستند، ملک نیستند، اما در همان میزان ناطقیہ که همان حقیقت انسانیت است که همان حقیقت انسانیت در ارتباط با آن حقیقت اولی هست که موجب افتراق و امتیاز بین این و سایر اشیاء خواهد شد، افراد مختلف هستند، هر کسی یک‌طوری است، سعه وجودی هر کسی تفاوت می‌کند، فرق می‌کند. خود ائمه هم حتی از نقطه نظر سعه وجودی متفاوت هستند.

تلمیذ: یک تفاوتی هم در حیث مادی داریم.

استاد: در حیث مادی همین است، وقتی که ما می‌بینیم همه این‌ها مستند به علت اولی هستند خب بینهما متوسطات، تا آن علت می‌خواهد بیاید و تبدیل به یک تعین خارجی بشود چه مراتبی را طی می‌کند؟ خیلی از عوالم را باید طی کند، در طی این عوالم است که این اشیاء دارای اختلافات می‌شوند، دارای خصوصیات می‌شوند، تا می‌رسد به عالم مثال، عالم مثال علت برای عالم ماده می‌شود، پس هر چه هست در عالم مثال تمام است، عالم مثال که تمام شد دیگر ماده معلولش تحقق خارجی پیدا می‌کند و آن اشکالی ندارد، آن عالم مثال خودش علت است برای همه عوارض خارجیہ، برای همه چیز، هر چه هست در همان مثال است.

شما وقتی که چشمتان باز شود نسبت به عالم مثال و برزخ، به دید شهودی وقتی که نگاه می‌کنید، قبل از این که این تعینات خارجی در عالم ماده تحقق پیدا بکند، مطلبی را که یک سال دیگر اتفاق می‌افتد می‌بینید، می‌بینید، خیلی‌ها هستند، شخص هنوز ازدواج نکرده. امام رضا علیه السلام به مامون می‌فرمایند از فلان کنیزت فرزندی برای تو خواهد آمد که شبه الناس بامه، حضرت می‌فرمایند و یک زائده در دست

راست و یک زائده در پای چپ دارد^۱، خیلی خب، این را امام رضا می‌فرماید، آیا امام رضا نعوذ بالله نعوذ بالله دروغ گفته یا راست است؟ خب راست است دیگر اگر کسی در دنیا راست بگوید آن هم امام رضا است دیگر، همه برای خودشان حرف می‌زنند، هر کی، هر کی آقا برای خودش است، وقتی می‌خواهیم حرفی را بگوییم بالا و پایین می‌کنیم، این حرفی که می‌خواهیم بزنیم یک وقت برنخورد، یک جوری بگوییم یک قسم، همه‌مان این‌طوریم، او فقط امام رضا است که صاف این‌طوری است، بالا دارد، پایین دارد، به این برنخورد و... یکی است، اگر یکی حرف راست بزند آن هم امام رضاست درست است؟ خیلی خب. این مفروغ^۲ عنه است

خیلی خب این حرف حالا درست، این که هنوز حتی همبستر هم نشده با کنیزش، چطور حضرت یک همچنین حرفی را می‌زند؟ فکر کردیم، حالا این یک مسئله، این مسائل این همه قضایایی که اتفاق می‌افتد، این همه مطالب، این‌ها بسیط است الان دارم بسیط را می‌گویم، هنوز این آقای مامون، هنوز فرض بکنید که حتی همبستر هم نشده، حضرت دارند می‌گویند فلان کنیز تو از تو حامله خواهد شد و یک همچنین فرزندى به دنیا خواهد آورد، با این خصوصیات. حضرت کجا را در این جا دارند می‌بینند؟

اولاً حضرت در این جا دارند همه چیز را می‌بینند، همه را، همه چیز را خوب می‌بیند، این که دارد می‌گوید اشبه الناس بامه یعنی چه؟ خب این بماند بسیار خب، بعد حضرت در تمام طول سیر و مسائل و همه را می‌بیند در عالم مثال فرض کنید که خیلی اوضاع چیز می‌شود ها!! وقتی حسابش را برسد می‌بیند که اوضاع خیلی...، بعد هم همه را در عالم مثال حضرت دارد مشاهده می‌کند که این قضیه انجام خواهد شد، بچه در رحم مادر قرار خواهد گرفت، این رشد خواهد پیدا کرد کرد کرد چهار ماه و پنج ماه و شش ماه و هشت ماه و نه ماه، خارج شد و شکلش هم عین مادرش با همین خصوصیات است، خب توی عالم ماده که نیست، خب نشان بدهیم کجای دنیا یک همچنین بچه‌ای هست برویم نشان بدهیم، توی عالم ماده نیست، نه ماه دیگر می‌خواهد این اتفاق بیفتد، نه ماه دیگر می‌خواهد این بچه به دنیا بیاید.

حضرت دارد همه را الان در عالم مثال می‌بیند، خب این که دارد در آن جا می‌بیند، آیا آن عواملی که باعث می‌شود این بچه - حالا خودش که هیچ - به این شکل درآید آن عوامل را هم می‌بیند یا نمی‌بیند؟ آن عوامل کجاست؟ آن سلسله علل، در مثال هست ولی هنوز وقتش نرسیده، آنها را دارد می‌بیند، آن علت در مثال که پیدا شد، ظهور خارجیش می‌شود اینی که الان شما دارید می‌بینید، آن علت در مثال ظهور خارجیش می‌شود آن، آن علت در مثال و همین‌طور همین‌طور بیاید جلو و بیاید جلو، تغذیه‌ای که مادر می‌کند، حال و هوایی که عوض می‌کند، جاهایی که می‌رود، نمی‌دانم تنفسش، اکسیژنش، نمی‌دانم فرض

کنید که مرضش، بیماریش، هزار هزار عَلت دست به دست هم می دهند تا این که این بچه شکلش برگردد برگردد... چون هنوز که نشان نمی دهد، وقتی که نه ماه می خواهد به دنیا بیاید می شود شبه الناس بامه، این سلسله علل را در کجا امام رضا دید؟ در چه می بیند؟ در مثال می بیند.

البته اصلاً مسخره است ما این طور داریم صحبت می کنیم. حضرت نمی بیند، اصلاً ما وارد آن بحث ها نمی شویم، خودمان را داریم می گوئیم، حالا اگر خودمان دیدیم، چون مسئله حضرت و ولایت آن ها اصلاً یک چیز دیگر است، اصلاً شهود نیست، ایجاد است، آنچه که امام رضا می گوید دارد ایجاد می کند از خودش، ایجاد دارد می کند، ما داریم می گوئیم حالا فرض کنید که شهود این برای ما، او که این نیست، او اصلاً بحثش یک بحث دیگری است، اصلاً اینها راجع به آن حضرت اهانت و توهین است، که انسان بیاید راجع به مسائل غیب حضرت بیاید این ها را بیان کند، حالا خیلی ها این را هم قبول ندارند، اینقدرش را هم قبول ندارند.

خب این سلسله عللی که حضرت دارد می بیند این ها در خارج که نیست، - البته با آن بیانی که ما دقیق کردیم در مدتهای گذشته، همه این ها در خارج هم هست، حالا ما فعلاً به آن کار نداریم، خیلی ها مثل این که دیگر هنگ می کنند، شما را نمی گوئیم، حالا کسانی که این بحث ها را می شنوند خیلی قاطی می کنند، لذا فعلاً می گوئیم در خارج نیست. - خب این که دارد الان می بیند این مثال را که دارد می بیند، این را که نمی توانیم بگوئیم نبوده بابا این در تاریخ هست این مسائل، این که دارد می بیند همه آن سلسله عللی که تاثیرگذار در خارج است آن ها را هم دارد می بیند.

خیلی خب، وقتی آن اتفاق می افتد خارج هم اتفاق می افتد، پس بنابراین همه این ها برمی گردد به اراده مرید.

تلمیذ: پس اختلاف در اعراض خارجی به مادی به عالم مثال برمی گردد و به رب النوع بر نمی گردد. استاد: چرا دیگر، همه اش همین است، همه اش هم وقتی که آن برمی گردد، خصوصیات را هم خودش ایجاد می کند، هم ذات و خارج که از آن تعبیر به وجود اوّل است، یا کمال اوّل، و همین جا وجود ثانی و کمال ثانوی به یکی برمی گردد.

تلمیذ: خود مثال هم یک رب النوع می خواهد.

استاد: بله.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد